



چون بود اصل جوهری قابل تربیت را در و اثر باشد
 هیچ عیبی نماند که در آینه و آینه که بد کهر باشد
 سکه بد برای عفت کار بیرون که جوهر شده پدید آید
 قوی کش عکس بر آن چون میارند هنوز خوب باشد

باب هشتم در آرزوی حکایت

یکی پس می بندد یاد که جانان پذیرد آموز که هر ملک دولت
 دنیا آقا نشاید که در آن و سیم و در در سنه فلح خوست
 یاد در پیکار برید یا خواه به غارین با چرا اما بهر جنبه زاننده
 و در دولت بیعت نم باشد که بهر از نفس خود در و است بر فاکه
 رود قدر بیند و عدل نشیند و بی مزه چیده و سخی بند
 شمشیر از باه کلم بران سو کرده تا چو مردم بران
 و قوت افتاد فتنه در شام هر کس از کوشه فرار کنند
 بوژیوی پادشاه نشینند
 پسران و زمین را نصیحت بکری بی پرواستا رفتند

حکایت یکی از فضل معلم زاده میگردد و ضربت مجازدی
 و ز بوی قیام کردی باری پسر از بی طاعتی شکایتش پذیرد
 و عامه از آن در دهم خبر داشتند بر ران بهم بر او استاد را خواند
 گفت بران آقا در عین جفا و بیخبر و او را می آری که فرزند مرا
 بسبب گفت سبب آن سخی با بدشمنه باید گفت او که سببیده کرده
 همه خلق را علی العیوم پادشاه ترا علی الخصوص بوجبه آنکه صبر بر
 و زبان ایشان رفقه باشد شود هر این در آوازه بگویند و قول

و فصل عوالم الناس را بعد از آن اعتباری نباشد

اگر حدن پسنداید ز روش رتبعانش یکی از حدتد اند
 و که یک بد که گوید بدین حال از اقبالی باطنی و پانصد
 پس واجب بر معلم پادشاه زاده را در تدبیر اطلاق خداوند
 زاده کان ایستادند شایسته است اقبالان بیشتر کردن که از حق علوم
 هر که در خود پیش آید نشیند در بزرگی قلاع از دوبره راست

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page, including a circular stamp at the top.

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page.